

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ ناصِراً وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً»

ميلاد مبارک و مسعود و پر برکت مولایمان حضرت بقیة الله الأعظم اروحنا فداه خدمت همه شیعیان و موالیان و قبل از آنها خدمت همه حضرات معصومین علیهم السلام و ائمه بزرگوارشان فاطمه معصومه علیها السلام و شما گرامیان تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما ان شاء الله جزء یاران راستین آن بزرگوار بوده باشیم و جزء کسانی باشیم که آن بزرگوار از روش ما منش ما افعال ما عقائد ما ان شاء الله راضی باشند و خدای متعال در دنیا و آخرت ما را از عنایات ویژه آن بزرگوار و آباء گرامش محروم نفرماید.

«الفصل الثانی: التمسک بالعموم الوضعی»

خب در بحث قبل تمسک به اطلاق لفظی و اطلاق مقامی بحث شد و نتیجه‌ای که گرفتیم در حصیلة البحث این بود که اطلاق مقامی که لدلیل خاص باشد گفتیم تام است و اطلاق مقامی مجموع شریعت آن را گفتیم که تام نیست به بیانی که گذشت. این بحث جدید راجع به این است که آیا به عموم وضعی می‌توانیم تمسک کنیم برای مسائل مستحدثه و فروع مستحدثه و مصادیق مستحدثه یا نه؟

اینجا می‌فرمایند که تارة ما قائلیم به اینکه عموم وضعی هم نیازمند به اطلاق در مدخول ادات عموم هست، تارة می‌گوییم نه.

اگر بگوییم عموم وضعی نیاز دارد به اینکه مسبقاً احراز اطلاق در مدخول کنیم بعد بگوییم این عموم وضعاً دلالت بر استیعاب می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم «أكرم كل عالم» مدخول كل عالم است. یک نظریه نظریه محقق نائینی و محقق خراسانی که در بعضی کلماتشان هست این است که چون كل وضع شده است برای استیعاب مدخول، واضح لغت کلمه كل را وضع کرده است برای استیعاب مدخول پس باید ما مدخول را بدانیم چیست تا این كل بیاید آن را استیعاب کند فرا بگیرد. از کجا می‌دانیم که مدخول چیست؟ از مقدمات حکمت بفهمیم مطلق همه افراد را مولا اراده کرده است منتهی الان برای تأکید بیشتر و پافشاری بیشتر كل را هم آورده است که همان که به اطلاق فهمیدی حالا من تأکید می‌کنم و با كل می‌خواهم بگوییم همه مراد من است.

این یک نظریه است. نظریه دیگر این است که نه این کلّ وضع شده است برای دلالت بر عموم، یعنی بالعموم آنچه که در تلو آن قرار می‌گیرد و صلاحیت دارد بر آن منطبق بشود و دیگر نیازی به مقدّمات حکمت ندارد، هر چیزی که آنچه که تلو ادات عموم قرار می‌گیرد و بعد از ادات عموم قرار می‌گیرد و می‌گیرد. هر چیزی که آن صلاحیت ذاتی دارد بر آن منطبق بشود این کلّ می‌فهماند که آن مراد گوینده است نه اینکه قبل از این باید به یک مقدّمات دیگر بفهمیم که مراد این چیست تا بعد با کلّ بفهمیم. که قول حق هم همین قول ثانی است.

اگر اولی را بگوییم همه آن حرف‌هایی که در اطلاق لفظی زدیم و در آنجا گفتیم، اشکالاتی که آنجا گفتیم اینجا وارد می‌شود چون احتیاج به او دارد اما اگر آن حرف را نزدیک خب جای این است که بگوییم حالا آیا اشکال جدیدی اینجا هست یا نه؟

«وجوه المناقشة فی التمسک بالعموم الوضعی: إذا قلنا بأنّ التمسک بالعموم الوضعی یفتقر الی التمسک بالإطلاق فی مدخول أداة العموم مسبقاً» تمسک کنیم به اطلاق در مدخول ادات عموم قبل از، تمسک قبل از عموم. قبل از این عمومی که با این لفظ با این کلّ مثلاً می‌خواهیم بفهمیم. اگر این حرف را زدیم «فالوجوه المتقدّمة فی مناقشة الإطلاق اللفظی جميعاً (همه آنها) تتوجّه الی التمسک بالعموم الوضعی؛ فإنّ تمّت تلك الوجوه (نزد کسی) لم یعتقد الإطلاق فی مدخول الأداة» هر کس آن وجوه را بپذیرد، حالا همه اش یا بعضش قهراً اطلاق در مدخول ادات منعقد نمی‌شود و قهراً دلالت بر عموم هم پا نمی‌گیرد. «و لم یتم العموم الوضعی بالنسبة الی المصادیق الجديدة تبعاً. و أمّا إذا قلنا بعدم افتقاره الی إطلاق المدخول فیرد علی التمسک به (بعموم) الإشکال من وجوه ثلاثة:

الأول: قصور الألفاظ الواردة فی العمومات التي دخلت علیها أداة العموم عن شمول المصادیق الجديدة» اشکال اول اینکه مثلاً اگر مولا گفت «أكرم كلّ رجل» می‌توانیم بگوییم این «کلّ رجل» مرأه را هم شامل می‌شود؟ نه آقا اصلاً رجل صلاحیت ندارد شامل مرأه بشود. اشکال اول این است که این مدخول ادات عموم صلاحیت اصلاً ندارد که شامل مصادیق جدیده بشود، چرا صلاحیت ندارد؟ لما ذکرنا، ما ذکرنا چه بود؟ این بود که واضح لغت اصلاً ذهنش به این مصادیق جدیده نمی‌آمده تا لفظ را برای این وضع کرده باشد. «قصور الألفاظ الواردة فی العمومات التي دخلت علیها أداة العموم عن شمول المصادیق الجديدة» این یک.

اشکال دوم «عدم امکان التخصیص بذكر المصادیق الجديدة و إخراجها عم حکم العمومات أو عدم عرفیة ذلك و معه لا یصحّ التمسک بالعموم لأنّه فرع إمكان التخصیص و عرفیته، بدونه لا تثبت حجیة الظهور الوضعی فی العموم ببناء العقلاء.»

اشکال دومی که می‌شود این است که برای تمسک به عموم نزد عقلاء وقتی می‌گویند ما به عموم می‌توانیم تمسک کنیم که بشود تخصیص زده بشود. عموم و تخصیص در جایی است که صلاحیت تخصیص وجود داشته باشد، مثل عدم و ملکه می‌ماند، به کسی می‌گوییم «أعمی» که صلاحیت بصیرت، بصر داشتن، چشم داشتن داشته باشد، غلط است بگوییم این دیوار أعمی است چون صلاحیت ندارد که ببیند، اما انسان یا حیوانی که چشم دارد یا می‌تواند چشم داشته باشد و نداشته باشد می‌گوییم أعمی، اینجا هم به آن کلامی که می‌شود تخصیص بخورد، تبصره بخورد، اگر تخصیص نخورد، تبصره نخورد آن وقت می‌گوییم این عموم دارد، اما اگر یک جا نتواند تخصیص بخورد اینجا گفته نمی‌شود عموم دارد، نمی‌شود گفت عموم دارد. و این عموماتی که در لسان شارع است اینها نمی‌تواند تخصیص بخورد به افراد جدیده، یا امکان ندارد چون اصلاً در ذهن احدی نمی‌آید یا لا اقل عرفیت ندارد، پس بنابراین چون تخصیص ممکن نیست عموم هم ممکن نیست.

«عدم امکان التخصیص بذکر المصادیق الجدیدة و إخراجها عن حکم العمومات» امکان تخصیص ندارد «أو عدم عرفیة ذلك» یا اگر امکان هم دارد عرفی نیست. مثلاً شارع بگوید «کلّ مسافرٍ ثمانية فراسخ یقصر صلاته الاّ من سافر بالطیّاره» می‌شد بگوید؟ تخصیص نمی‌توانست بزند. چون یا این ممکن نیست علی فرض که مثلاً فرض کنید بنا بر مذهب باطل بگوییم که معصومین هم این مصادیق مثلاً مستحدثه را آنها هم معاذ الله کسی بخواهد بگوید توجه به آن نداشتند، که این حرف غلط است. یا اینکه بگوییم که داشته‌اند اما عرفیت نداشته است، مردم به این می‌خندند می‌گویند این چه استثنائی است که شما می‌کنید، چنین چیزی مگر ممکن است؟ «و معه لا یصحّ التمسک بالعموم» وقتی امکان نداشت یا عرفیت نداشت تمسک به عموم درست نیست «لأنّه» زیرا تمسک به عموم فرع امکان تخصیص و عرفیت تخصیص است «و بدونه لا تثبت حجیة الظهور الوضعی فی العموم ببناء العقلاء» و بدون امکان تخصیص و عرفیت تخصیص ثابت نمی‌شود حجیت ظهور وضعی در عموم به سبب بناء عقلاء، یعنی در این صورت بناء عقلاء بر حجیت ظهور نیست، ما هم که دلیلی بر حجیت ظواهر غیر از بناء عقلاء و اینکه شارع ردع نکرده است نداریم، یک روایت و آیه‌ای نداریم که «إعلموا أنّ الظهور حجّه» اینطور چیزی که نداریم، آنچه که داریم این است که بناء عقلاء بر عمل به ظواهر و اینها است و شارع هم از این ردع نکرده است. ما می‌بینیم در این موارد بناء عقلاء بر عموم نیست، بر حجیت این ظهورات عمومیّه نیست.

«الثالث: إنصراف العناوین التي دخلت علیها أداة العموم الى المصادیق المعاصرة للخطاب»

دلیل سوم این است که گفته می‌شود این عناوین انصراف دارند به مصادیق ... مثلاً اگر گفت «لا تصلّ فی وبر کلّ حیوان» خب الان اینجا می‌توانیم بگوییم این کلّ حیوان شامل انسان هم می‌شود؟ نه، چون این مدخول انصراف از انسان دارد پس کل هم بر سر همانی در می‌آید که انصراف از انسان دارد، یعنی هر حیوان غیر از

انسان. وقتی گفتیم این عناوین انصراف دارد از مصادیق جدیده قهراً کلّ هم که بر سرش در می‌آید شامل مصادیق جدیده نمی‌شود. «انصراف العناوین التي دخلت علیها أداة العموم الى المصادیق المعاصرة للخطاب» این انصراف به مصادیقی که معاصره با خطاب دارد می‌شود، یعنی به آنها انصراف دارد و از جدیدی‌ها انصراف دارد، انصراف إلى آنها و عن آنها.

خب دیگر خودشان را راحت کردند و گفتند این سه وجهی که الان ما اینجا ذکر کردیم همان سه وجهی بود که در آنجا می‌گفتیم که به اطلاقات لفظی نمی‌شود تمسک کرد، این همان‌ها است، همان جواب‌هایی که آنجا دادیم اینجا هم می‌آید، کسی اگر آنجایی‌ها را قبول کرد اینجا هم همان است. اگر آن اشکالات آنجا را وارد دانست و گفت بله اصلاً این الفاظ وضع نشده‌اند برای مصادیق جدیده، خب بله اینجا هم به کل فایده ندارد و کاری نمی‌تواند انجام دهد، یا اگر آنجا انصراف را قبول کرد، خب اینجا هم همینطور است.

«و حیث عرفت أنّ الوجوه المتقدّمة فی مناقشة الإطلاق اللفظی غیر تامّة بالنسبة الى الخطابات المتضمّنة للضوابط الكلية فلا مانع من التمسّ بعمومها الوضعی أيضاً»

اینجا فقط یک تعلیقه جزئی‌ای وجود دارد؛ ما اینجا سه وجه گفتیم، وجه اوّ و سوم سبق اما وجه دوم لم یسبق. اینجا می‌گوییم که حجّیت ظهورات عمومیه در جایی است که قابلیت تخصیص و تبصره باشد، این را می‌گوییم دیگر، و وزانش وزان چیست؟ عدم و ملکه است، این را گفتیم آنجا خب این را جواب جدید می‌خواهد که اینچنین نیست. مگر اینکه مقصودشان این باشد که اینک شما می‌گویید عدم امکان تخصیص، پایه این برمی‌گردد به حرف اوّل یا دوم و جوابش گذشت.

یک کبری داریم اینجا و یک صغری داریم، در آن مناقشه ثانی یک کبری داریم و یک صغری داریم. صغری چیست؟ صغری این است که این یا امکان ندارد و یا عرفیّت ندارد، چرا امکان ندارد؟ چرا عرفیّت ندارد؟ به همان حرف‌های آنجا. به هر کجا امکان تخصیص نباشد یا عرفیّت تخصیص نباشد آنجا آن ظهور عمومی بناء عقلاء بر حجّیتش نیست، این کبری است. شاید نظر به این باشد که مثلاً اینطور گفته شده است.

بحث سوّمی که داریم «الفصل الثالث» که دیگر خاتمة المباحث ان شاء الله می‌شود این است که «التمسک بطوائف من الأخبار لإثبات شمول الخطابات للموضوعات الجديدة» این است که خود ائمه علیهم السلام به حسب عده‌ای از نصوص استفاده می‌شود که برای موضوعات جدیده خود ائمه به اطلاقات تمسک کردند، به عمومات تمسک کردند، پس معلوم می‌شود که تمسک به اطلاقات و عمومات برای افراد مستحدّثه عقلائی است، جایز است، درست است و شارع هم قبول دارد.

«هناك طوائف من الأخبار يُدعى (دلالت آن طوائف بر شمول خطابات) للموضوعات الجديدة، و نحن نذكر هذه الطوائف و ندرس دلالتها مع الغضب عن أسانيدها» ما این طوائف را ذکر می‌کنیم و بررسی می‌کنیم اینکه آیا دلالت دارد یا دلالت ندارد با چشم پوشی از سندهايش که آیا سندش درست است یا درست نیست، «إن تمت دلالتها (برای صرفه جویی در وقت) نبحت عن سندها» اگر دلالت‌هایشان درست شد آن وقت از سندشان بحث می‌کنیم تا اینکه نتیجه نهایی بتوانیم بگیریم، اگر دلالتش درست نبود حالا سندش درست باشد چه فایده‌ای برای ما دارد، برای این بحث ما دارد؟ «فإن تمت دلالتها نبحت عن سندها إذا لم يُحرز صدورها بالتواتر أو الاستفاضة» اگر این دلالت در حدی نباشد که إحراز بشود صدورش به تواتر و استفاضة، اینکه ما از سندش بحث می‌کنیم در چه صورتی است؟ وقتی است که احراز نشود صدور آن روایات به سبب تواتر لفظی یا معنوی یا اجمالی، یا استفاضة اش که استفاضة این است که حدّ اقل از سه تا روایت به بالا باشد که موجب اطمینان بشود.

س: ... یعنی ما پذیرفتیم بر فرض که عقلاً عقلاء اطلاق را پیاده نمی‌کنند در این مصادیق حالا می‌خواهیم تعبداً ...

ج: نه نه، اگر یقین داشته باشیم که اطلاقی منعقد نمی‌شود که نه، تارة هست که شک داریم اطلاق منعقد می‌شود یا نه، خب این روایات شک ما را زائل می‌کند، روایات شک ما را زائل می‌کند.

س: ...

ج: می‌دانم، شک ما داریم، بما أننا شاكون

س: که اطلاق منعقد شده است یا نه

ج: که منعقد شده است یا نه، امام صادق می‌گوید شده است آقا بی خود شک می‌کنید. خب شک ما را امام صادق از بین می‌برد. این یکی، اگر هم نه، بگوئیم می‌دانیم نزد عقلاء اطلاقی نیست، با تمسک به تمسک ائمه علیهم السلام می‌دانیم که شارع می‌گوید اینها اطلاق دارد و ما اراده اطلاق کرده ایم. چون اینکه یک کلامی مطلق است یا نه طرقي دارد، یکی از آنها تطبیق مقدمات حکمت است، یکی برهان است، بعضی جاها می‌آید می‌گوید این مطلق است، چون آنجا ما مقدمات حکمت کار نداریم، برهان می‌گوید مطلق است، این هم مواردی داریم، مواردی هم داریم که برهان نمی‌گوید، مقدمات حکمت هم نمی‌گوید اما خود گوینده می‌گوید آن حرف من در آنجا مطلق است، آنهایی که من گفتم مطلق است، اراده اطلاق از آن کردم، وقتی امام صادق سلام الله علیه تمسک می‌فرماید به کلام رسول خدا و می‌فرماید این اطلاق اینجا را هم می‌گیرد پس کأن خود پیامبر می‌فرماید مراد من مطلق است.

س: خب این تعبّد است دیگر.

ج: نه، این تعبّد نیست. اینجا گوینده خودش می‌گوید مراد من مطلق است. اجتهاد در مقابل نص کنیم؟ شما مثلاً یک فرمایشی فرمودید «أكرم العالم» بعد خودتان بفرمایید آن روز که گفتیم «أكرم العالم» مقصودم مطلق بوده است، دیگر چه حرفی داریم؟ این روایات می‌گوید این مطلقات افراد مستحدثه را اراده کردیم، این عمومات افراد مستحدثه را اراده کرده ایم از آن، پس بنابراین دیگر حرفی نیست.

خب، «نبحت عن سندها إذا لم يسحرز صدورها بالتواتر أو الاستفاضه» و الا اگر احراز بشود صدور این روایات به نحو تواتر، حالا یا تواتر لفظی که البته خیلی این احتمال بعید است یعنی اصلاً گفته می‌شود ما شاید متواتر لفظی اصلاً نداشته باشیم بالحقیقه ولی تواتر معنوی یعنی قضایای مختلفی، عبارات مختلفی که یک جامعی دارند این تواتر معنوی می‌شود، تواتر اجمالی این است که عده‌ای از سخنان است که یقین داریم همه اینها مجعول نیست، بالاخره بعضی از آنها صادر شده است، این را می‌گوییم تواتر اجمالی فلذا آقای آخوند در کفایه با اینکه روایات استصحاب محدود است و پنج شش تا بیشتر نیست فرموده است اینها تواتر اجمالی دارند، یعنی می‌دانیم همه اینها دروغ نیست، مجعول نیست، یکی از اینها دو تا از اینها حتماً صادر شده است، این را می‌گوییم تواتر اجمالی.

«الطائفه الاولى: ما دلّ علی أنّ فی القرآن تبیان کلّ شیء یحتاج إلیه العباد» روایاتی که دلالت می‌کند بر

اینکه در قرآن شریف تبیان هر چیزی است که نیاز دارند بندگان خدا به سوی او.

«منها: روایة مرآزم عن أبی عبدالله علیه السلام قال: «إنّ الله تبارک و تعالی أنزل فی القرآن تبیان کلّ شیء حتّی و الله ما ترک الله شیئاً یحتاج إلیه العباد» خدا هیچ چیزی را ترک نفرموده که مردم به آن بی نیاز هستند. «حتّی لا یستطیع عبد أن یقول: لو کان هذا أنزل فی القرآن الاّ و قد أنزله الله فیہ» حتّی نمی‌تواند و قدرت ندارد بنده‌ای از بندگان خدا بگوید «لو کان هذا أنزل فی القرآن» حالا دو نوع می‌توان این عبارت را معنا کرد، یای کاش است و یا اگر؛ ای کاش خدا این مطلب را در قرآن نازل کرده بود. هیچ مطلبی نیست که بنده بتواند بگوید ای کاش خدا این را نازل کرده بود الاّ اینکه خدا نازل کرده است، پس همه چیزها را خدا در قرآن نازل فرموده است.

«پدر ما رحمة الله علیه از یکی از دوستانش ظاهراً نقل می‌کرد که در اتوبوس نشسته بودیم می‌رفتیم شیراز

از قم مثلاً، بعد یک افسری خیلی از آن افسرهای ... ریش را تراشیده بود و حالا هم ما بالاخره گفتیم وظیفه ما این است که نهی از منکر کنیم (آن آقا گفته بود) نهی از منکر بکنیم، خب چرا ریش تراشیدی و اینها و او هم

بلند شد خیلی با تکبر که کجای قرآن آمده است که ریش تراشی حرام است؟ گفتم این چیز را نخواندی «الذین یتراشون الریش و یبقون سبیلاً أولئک ...» گفت عجب ببخشید من نمی دانستم»

خب این روایت می فرماید که اینطور است که ... حالا تقریب استدلال به این روایت، چطور می توانیم مطلب را از آن استفاده کنیم؟

«و تقریب الاستدلال: انّ حکم الموضوعات الجديدة (این) ممّا یحاجّ الیه العباد» این موضوعات جدیده مردم به آن نیاز دارند یا ندارند؟ خب دارند، پس جزء آن چیزهایی می شود که این روایت می گوید خدا ذکر کرده است، خب حالا خدا کجا ذکر کرده است؟ تصریح کرده است؟ اگر ذکر کرده است یا داخل عمومات است و یا اطلاقات است دیگر، چطور ذکر کرده است؟ بخصوص که نامش را نبرده است، پس از یک طرف این روایت می فرماید هرچه مردم به آن نیاز دارند در قرآن است. آیا مردم به این موضوعات جدیده احتیاج دارند یا ندارند؟ دارند، چطور در قرآن ذکر شده است؟ به صراحت ذکر شده است؟ نشده است که، پس لا محال یا در اطلاقاتش است و یا در عموماتش است. پس معلوم است که اینها از اطلاقات و عمومات اراده شده است. «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» هرچه در زمین است برای شما خلق شده است که از آن استفاده کنید، پس این عمومش موضوعات مستحدثه را هم می گیرد دیگر، حالا یا اطلاق باید بگیرید یا عموم»

«تقریب الاستدلال: انّ حکم الموضوعات الجديدة ممّا یحتاج الیه العباد، فلا بدّ» چون اینها مورد نیاز مردم است پس به حکم این روایت «لا بدّ ان ینصّ علیها فی القرآن» باید در قرآن حکمش مبین شده باشد «و حیث لم ینصّ علیها فی الخطابات القرآنیة» چون تصریح به آنها در خطابات قرآنی نشده است «فلا بدّ ان ینصّ علیها فی العمومات (عمومات القرآن) و اطلاقه، فهی شامله لها لا محالة» پس این عمومات و اطلاقات قرآنی شامل این مصادیق جدیده لا محال خواهد شد.

س: ...

س: به خود تبیاناً لکلّ شیء استناد کند ... اینطور بهتر نبود که اول «تبیاناً لکلّ شیء» را دلیل قرار بدهیم و بعد ببینیم روایات هم هست یا نه؟

س: ...

ج: به خدمت شما عرض شود که «انّ فی القرآن تبیان کلّ شیء ینحتاج الیه العباد» خود این جمله هم ... کجا گفته است ... آیه ای داریم که گفته است «انزل فی القرآن تبیان کلّ شیء» این در خود قرآن شریف هم هست که «تبیان کلّ شیء» که آقای طباطبایی هم می فرمایند تبیان خودش هم هست. بله آن هم خوب است.

س: ...

ج: نه، نخواهید باشد، در مورد تبیان کلّ شیء که هست.

س: ...

س: ...

ج: خب اگر اینطور بخواهید بگویید اینها هم همینطور می شود.

س: آیه ۸۹ سوره نحل

ج: بخوانید آیه را.

س: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»

س: خب، تبیان کلّ شیء ... حالا آن هم خوب بود، آن حرف ایشان هم خوب است که آن آیه هم خوب بود که خودش مستقیماً محلّ کلام قرار می دادند. حالا تا آخر ببینیم قرار داده شده است یا نشده است.

«المناقشة فی الاستدلال بالطائفة الأولى: انّ هذه الطائفة ليست بصدد بيان أنّ حكم كلّ شيء يُستفاد من الكتاب و لو من عموماته و إطلاقاته؛ و ذلك بقريّة ما ورد في خبر المعلّى بن خنيس قال: قال أبو عبدالله عليه السلام «ما من أمر يختلف فيه اثنان، الا و له أصل في كتاب الله عزّوجل، و لكن لا تبغعه عقول الرجال» درست است که حضرت فرموده است که «تبیان کلّ شیء» در قرآن شریف هست، با همین جواب آن آیه هم روشن می شود اما معنایش این نیست که تبیان هر چیزی در قرآن از عمومات یا به صراحت یا از عموم و اطلاقش روشن می شود، چنین دلالتی ندارد، دارد که بله از این کتاب روشن می شود حالا به چه نحوه؟ چه کسی می تواند؟ این را که بیان نکرده است. بله امیر المؤمنین سلام الله عليه به حسب برخی روایات فرموده است من همه اینها را از نقطه باء بسم الله در می آورم، پس خدای متعال بله اما به چه نحوه است ما نمی دانیم بطون آیات است، برخی روایات دارد که هفتاد بطن دارد، خب اینها ممکن است به یک شکلی بین خدای متعال و معصومین علیهم السلام که آنها آگاه هستند و می توانند، یا به این نحوه یا به نحو آقای آخوند در کفایه به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا احتمال می دهد، می گوید همین روایت هم شاید دلیل بر این است که استعمال لفظ در اکثر معنا جایز است. شاید به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد، شاید یک ملازمه بین یک معنایی و معنای دیگری باشد، ما اینها را نمی دانیم. بله می فهمیم در قرآن «تبیان لکل شیء» است، در قرآن همه چیز را خدای متعال بیان فرموده است، آن هم برای بندگان خدا است اما چه کسی می تواند اینها را از قرآن استنباط و استخراج کند همه اینها را، این فقط «من خوطب به القرآن» است که پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام هستند.



«انّ هذه الطائفة ليست» بصدد بیان اینکه حکم هر چیزی استفاده می‌شود از کتاب و لو از عمومات و اطلاقاتش، این در صدد بیان این جهت نیست «و ذلك» به قرینه «ما ورد» در خبر معلی ابن خنیس که فرموده است «قال أبو عبدالله عليه السلام: ما من أمر یختلف فی اثنان» هیچ چیزی نیست که دو نفر در آن اختلاف نظر دارند «الّا و له أصل فی کتاب الله عزّ و جلّ» مگر اینکه یک اصل و ریشه‌ای در کتاب خدا دارد که اگر به آن مراجعه کنیم معلوم می‌شود که این حق است یا آن حق است «و لكن لا تبلغه عقول الرجال» عقول رجال به آن نمی‌رسد، بله این در زمان ما الان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه او می‌داند، به کتاب خدا مراجعه می‌کند می‌داند که هر چیز اختلافی در هر زمینه‌ای، این حرفی که من می‌بینم که پخش هم می‌شود از صدا و سیما گاهی بعضی از آقایان هم به زبان می‌آورند که ای کاش نمی‌آوردند، این حرف درست نیست که ما بگوییم که ائمه علیهم السلام فقط علومشان در احکام شریعت و آنها است، در تطبیق و در اجراء و اینها نعوذ بالله، نه، این دارد می‌گوید «ما من شیء» که دو نفر در آن اختلاف می‌کنند حتی در امور اجرایی او می‌گوید این راه خوب است برویم و این می‌گوید آن راه خوب است برویم این در کتاب خدا اصلی دارد و عقول مردم به آن نمی‌رسد اما عقول آنها به آن می‌رسد، آنها معلّم من عند الله هستند که از کتاب خدا استفاده کنند.

س: ...

ج: نه بطن و اینها اسمش نیست، می‌گوید در قرآن تبیان هر چیزی هست.

س: ...

ج: نه، در روایت اولی گفت که همه چیزهایی که عباد به آن نیاز دارند در قرآن است اما نگفت که در کجای قرآن است که در اطلاقاتش است، در عموماتش است، در تصریحاتش است که نگفت، آن از این نظر ساکت است، چیزی را نفرموده است، این روایت به ما نشان می‌دهد که بله اینطور نیست که حتماً در اطلاقات و عمومات باشد چون اطلاقات و عمومات را که مردم می‌فهمند، این شکل دیگری است که مردم ... حتی حتّی نه حالا معصومین و اینها که جای خود دارند، مرحوم آقای حکیم در حقائق الاصولشان در آنجا نقل می‌کنند که از ملّا فتح الله عراقی، اهل عراق هم بوده است ایشان همین اراک، عراق ایران، که در سامرا از اصحاب مرحوم میرزای شیرازی بوده است، بعضی بزرگان مثل سید اسماعیل صدر و اینها که آنها هم سامراً در آن عصر بودند، می‌گویند شبهای ماه رمضان ما می‌رفتیم خدمت ملا فتح الله تفسیر می‌فرمود، شب اول ماه مبارک رمضان یک آیه را مطرح کرد یک معنایی کرد، یک برداشتی از آیه کرد، ما دیدیم عجب، چه برداشت خوبی است و همه تعجب کردیم که چطور تا بحال از این آیه چنین مطلبی نیامده بود، وقتی ایشان بیان کرد دیدیم خیلی معنای مناسبی و برداشت مناسبی بود. شب دوّم ماه رمضان از همان آیه یک برداشت دیگری غیر

از شب قبل کرد، دیدیم عجب! این هم چه معنای مناسبی است، چطور به ذهن ما نیامده بود؟! خلاصه تمام ماه رمضان که هر شب ایشان تفسیر فرمود که حالا سی شب یا بیست و چند شب تفسیر فرموده است ما دیدیم هر شب از همین آیه - آیه دیگری هم مطرح نمی‌کرد همین آیه را - باز به یک نحو دیگری که هی ما می‌گفتیم عجب! این نه خلاف ظاهر است نه ... پس چطور ما به ذهنمان نمی‌آمد. آقای حکیم در ذیل آن بحث آقای آخوند که می‌فرمایند قرآن دارای بطون است اینجا این داستان را نقل می‌کنند از سید اسماعیل صدر گمان کنم که ایشان می‌گویند ملاً فتح الله عراقی و اراکی آن هم این توانایی را حالا اینها داشتند. حالا اینها که از تلامذه این مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند در اثر آن صفای نفس نوراتی که پیدا کردند تا یک حدودی می‌توانند بفهمند بعضی چیزها را.

س: ...

ج: ظواهر که مشکلی ندارد، ظواهر که حجّت است.

س: ...

ج: نه، اگر شما فرض این است که اطلاعات را اشکال کردید و حالا می‌خواهید با این روایات کار را درست کنید می‌گوییم نه این روایت کار را درست نمی‌کند چون این روایت معنایش این نیست که حتماً با اطلاعات خدای متعال این مسائل را برای عباد قرار داده است، شاید نه به یک نحو دیگری باشد.

«و خبر مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «أيها الناس إن الله تبارك و تعالی أرسل إليکم الرسول و أنزل إليه الكتاب بالحق - إلى أن قال - فاستنطقوه و لن ينطق لكم» شما «فاستنطقوه» قرآن را به نطق بیاورید و طلب نطق کنید ولی بدانید «و لن ينطق لكم» هرگز زبانش برای شما باز نمی‌شود که با شما صحبت کند - شما مردم عادی - «أخبرکم عنه» من خبر می‌دهم شما را از کتاب خدا «و انّ فيه علم ما مضى و علم ما یأتی إلى یوم القيامة» علم گذشته‌ها و علم آنچه تا روز قیامت خواهد آمد «و حکم ما بینکم» و حکم آنچه که در بین شما باید جاری شود «و بیان ما أصبحتم فيه تختلفون» و بیان آنچه که شما گردیده اید اینطور که در آن اختلاف می‌ورزید با همدیگر، اختلاف نظر دارید «فلو سألتمونی عنه لعلمتکم» اگر سؤال کنید یادتان می‌دهم، اگر انحراف پیدا نکرده بود مسیر خلافت بعد از پیامبر این عالم چه عالمی می‌شد؟ اینها همه الان مکنون مانده است اما اگر آنها حکومت را دست گرفته بودند و کم کم بشر را، آن وقت این علوم قرآنی را آنها پرده‌ها را بر می‌داشتند تا هر کجا که بشر توانایی و ظرفیتش را دارد.

«حيث دلّ الخبران على أنّ الكتاب و إن كان فيه حكم كلّ شيء يختلف فيه الناس إلا أنّ عقول الناس و فهمهم (فهم الناس) لا يصل إليه، و إنّما يفهم ذلك و يبيّن الإمام عليه السلام إذا سئل عنه» وقتی از او سؤال شود و صلاح بداند بله.

س: ...

ج: بله خب جواب می دهد دیگر، آن استدلال بود این جواب به آن استدلال است.

س: ...

ج: نه نه نمی گوید جایز نیست، آنهایی که اگر اطلاقات و عمومات ...

س: ...

ج: نه، معنایش این نیست که آنهایی که اگر ظاهرش دلالت نمی کند حجّت نیست و الا ائمه پر است که به ظواهر قرآن استدلال کردند برای احتجاج به دیگران.

س: ...

ج: همین، اطلاق و عموم که ظاهر است.

س: ...

ج: نمی گوید، بله فلذا داریم اشکال می کنیم، پس آنکه به آن روایت استدلال کرده است می گوید قرآن همه حوائج مردم در آن هست و چون این حوائج که در قرآن هست یا باید به تصریح باشد یا باید به اطلاق و عموم باشد به تصریح که نیست پس قهراً به اطلاق و عموم است، می گوید این روایت می گوید نه اینطور نیست که فقط راهش تصریح و اطلاق و عموم باشد، یک راههای دیگری هم هست، از این روایت ما می فهمیم که یک راههای دیگری وجود دارد که غیر از اطلاق و عموم است پس این روایت نمی گوید به اطلاق و عموم می توانید در چیزهایی که به حسب فن و در مقام بیان بودن و امثال ذلک اطلاق منعقد نشده است، عمومی درست نشده است، شما نمی توانید بگویند خود متکلم می گوید عموم دارد نه، این را نگفته است متکلم حرف این جواب همین است دیگر.

«الطائفة الثانية» خب ظاهراً طائفة ثانیه را بگذاریم برای ... چون ما یک جلسه دیگر که باید بخوانیم بیخود

خودمان را خسته کنیم برای چه؟ با یک جلسه دیگر ان شاء الله تمامش می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.